

چاوود و دیوچرک

به انتخاب و ترجمه فرح بانو قائمی



پزشکان گفتند دیگر هرگز نخواهم توانست راه بروم. مادرم گفت که می‌توانم و من حرف مادرم را باور کردم. «ویلما رادولف»

یکی بود یکی نبود. دخترک ضعیف و نحیفی در آلونک پرت و دورافتاده‌ای، در خانواده‌ای بسیار فقیر، در شهر تنسی زندگی می‌کرد. او بیست و پنج‌مین کودک خانواده و نارس بود، برای همین اصلاً بنیه نداشت و کسی هم گمان نمی‌کرد زنده بماند و جان به در ببرد. چهار ساله که شد، سینه پلو کرد و بعد هم تب سرخ گرفت. ترکیب این دو بیماری او را به کلی از پا انداخت و پای چپش را فلج کرد. او ناچار شد از عصای آهنی استفاده کند تا بتواند راه برود. اما دخترک شانس آورده بود، چون مادری داشت که از هیچ چیز ناامید نمی‌شد و دائماً به او دل‌گرمی می‌داد.

این مادر به دخترش که بسیار باهوش بود، خیلی ایمان داشت. به او یاد داد که با وجود عصا و بندهای آهنی، هر کاری را که دوست دارد انجام بدهد. به او فهماند که فقط کافی است ایمان، پشتکار، شجاعت و روحیه‌ی مقاوم داشته باشد. این‌طور بود که دخترک وقتی نه ساله شد، بندهای آهنی را کنار گذاشت و قدم‌هایی برداشت که از نظر پزشکان، انجام آن ابتدا امکان نداشت. در عرض چهار سال، به‌قدری گام‌هایش موزون شدند که هیچ‌کس باور نمی‌کرد. بعد ناگهان فکر عجیب و غریبی به سرش زد. تصمیم گرفت بزرگ‌ترین دهنده‌ی دنیا شود. منظورش چه بود؟ دهنده؟ آن هم با آن پاها؟ سیزده سال بیشتر نداشت که در مسابقه‌ی دوی مدرسه شرکت کرد و نفر آخر شد؛ آخر آخر! بعد در مسابقات دبیرستان‌های استان شرکت کرد و باز هم آخر شد. همه به او التماس می‌کردند که دست از این دیوانگی بردارد، ولی او گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود. بالاخره یک روز توانست یکی قبل از آخر شود و بعد هم بالاخره اول شد. از آن روز به بعد، مسابقه‌ای نبود که ویلما در آن شرکت کند و اول نشود.

ویلما به دانشگاه ایالتی تنسی رفت. در آن‌جا بود که **اد تمپل**، مربی ورزش، روحیه‌ی شکست‌ناپذیر، ایمان، اعتقاد و استعداد ذاتی ویلما را تشخیص داد و چنان آموزشش داد که توانست در سال ۱۹۶۰ در رشته‌ی دو میدانی المپیک رم شرکت کند.

رقیب او در آن مسابقه، بهترین زن دهنده‌ی آن دوران، **جوت تاهین** از آلمان بود. او تا آن زمان حتی یک بار هم شکست نخورده بود. ویلما رادولف، هم در دوی صد متر و هم در دو بیست متر، جوت تاهین را شکست داد. ویلما تا آن



ویلما رادولف

زمان فقط دو مدال طلای المپیک را کسب کرده بود. سرانجام نوبت به مسابقه‌ی دوی امدادی چهارصد متر رسید. دوباره ویلما مقابل جوت تاهین قرار گرفت. دو دهنده اول بسیار خوب دویدند و چوب مسابقه را به دست نفر بعدی دادند، ولی دهنده‌ی سوم چنان هیجان‌زده بود که موقع دادن چوب به دست ویلما، چوب از دستش افتاد. ویلما دید که جوت با نهایت سرعت پیش می‌رود. رسیدن به آن پرنده‌ی سبکبال و فرزند کار ساده‌ای نبود، اما ویلما همت کرد و رسید و سومین مدال طلای المپیک را هم برد.

ویلما رادولف تا آن روز نخستین زنی بود که توانسته بود سه مدال طلای المپیک را ببرد و به این ترتیب ویلما وارد تاریخ شد...

کجا هستند کسانی که می‌گفتند **ویلما رادولف** هرگز نمی‌تواند راه برود؟